

Maṣabb al-Da'wā: As a Criterion in Describing the Plaintiff Concerning the Subject Matter in Civil Lawsuits (Based on the Opinions of Imam Khomeini (RA))

Morteza Keshavarzi Valdani 

Assistant Professor, Department of Islamic Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Bozorgmehr University of Qaenat, Qaen, Iran. Email: keshavarzvm@buqaen.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received
01 May 2023
Received in revised form
05 June 2023
Accepted
13 July 2023
Available online
21 December 2024

Keywords:
amr-i mawḏū'i (subject matter),
taṣwīf (description),
ḥākimiyyat-i irādah (autonomy of will),
purpose of the claim,
maṣabb al-da'wā

ABSTRACT

Determining the point of contention in lawsuits by the parties and correctly identifying the scope of the factual matters of the claim is considered within the concept of taṣwīf (description) in civil procedure. This comparative established principle reflects the role of the litigants in identifying and directing the true basis of the claims, such that the manner of initiating the lawsuit affects its outcome. "Maṣabb al-Da'wā" is a concept that, although not discussed as an independent and detailed title in the words of jurists (fuqahā'), can be utilized to describe and identify the subject matter of claims by the parties in Islamic jurisprudence. Investigations, through two general approaches, indicate that some jurists, such as Imam Khomeini, in contrast to contemporary jurists who seek the description of claims through the lens of the purpose and effect of the claims, generally consider Maṣabb al-Da'wā, or the apparent written form of the claim by the plaintiff, as the correct basis for initiating the claim, due to the necessity of the judge's duty to merely hear the plaintiff's claim, despite explicitly accepting the rational and customary requirements of initiating a claim, which has a solid basis in his sīrah-yi ijtihādī (method of juristic reasoning and usages). Consolidating this progressive view, which carries the idea of the parties' autonomy of will (ḥākimiyyat-i irādah) over the factual matters of the claim, is the subject of this article.

Cite this article: Keshavarzi Valdani, M. (2024). Maṣabb al-Da'wā: As a Criterion in Describing the Plaintiff Concerning the Subject Matter in Civil Lawsuits (Based on the Opinions of Imam Khomeini (RA)). *Studies of Islamic Jurisprudence and Basis of Law*, 18 (2), 103-119. <http://doi.org/10.22034/fvh.2023.15804.1764>



© The Author(s).

Publisher: Al-Mustafa International University.

DOI: <http://doi.org/10.22034/fvh.2023.15804.1764>



مصوب دعوی؛ به مثابه معیاری در توصیف خواهان نسبت به امر موضوعی در دعاوی مدنی (با تکیه بر آرای امام خمینی (ره))

مرتضی کشاورزی ولدانی 

استادیار گروه فقه و مباحث حقوق اسلامی دانشگاه بزرگمهر قانات، قانات، ایران. رایانامه: keshavarzvm@buqaen.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۲/۱۱ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۳/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۴/۲۲ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۱	تحریر محل اختلاف در دعاوی توسط طرفین و معرفی صحیح قلمرو امور موضوعی دعوی تحت عنوان مفهوم توصیف در آیین دادرسی مدنی تلقی می‌شود. این تأسیس اقتباسی بیانگر نقش طرفین دعوی در شناسایی و جهت‌بخشی خاستگاه واقعی دعاوی محسوب می‌شود تا جایی که چگونگی اقامه دعوی بر سرنوشت نهایی آن مؤثر است. «مصوب دعوی» یکی از مفاهیمی است که هرچند در لسان فقها به صورت عنوانی مستقل و مبسوط مطرح نشده، می‌توان از آن به عنوان یک کاربست در جهت توصیف و شناسایی موضوع دعاوی توسط طرفین در دادرسی اسلامی بهره جست. جستارها در قالب دو رویکرد کلی نشان می‌دهد که برخی از فقها مانند امام خمینی (ره) در مقابل فقیهان معاصر که توصیف دعاوی را از دریچه غرض و اثر دعاوی جست‌وجو می‌کنند، با وجود تصریح به پذیرش لوازم عقلی و عرفی طرح دعوی که پشتوانه متقنی در سیره اجتهادی ایشان دارد، به دلیل ضرورت وظیفه دادرسی به صرف استماع دعاوی خواهان، به طور کلی مصوب دعوی یا همان تحریر ظاهرشده دعوی توسط خواهان را حامل جایگاه صحیح طرح دعوی می‌دانند. تحکیم این دیدگاه مترقی که حامل اندیشه حاکمیت اراده طرفین بر امور موضوعی دعوی است، موضوع این نوشتار است.
کلیدواژه‌ها: امر موضوعی، توصیف، حاکمیت اراده، غرض دعوی، مصوب دعوی	
استناد: کشاورزی ولدانی، مرتضی. (۱۴۰۳). مصوب دعوی؛ به مثابه معیاری در توصیف خواهان نسبت به امر موضوعی در دعاوی مدنی (با تکیه بر آرای امام خمینی (ره)). <i>مطالعات فقه اسلامی و مباحث حقوق</i>. ۱۸ (۲)، ۱۱۹-۱۰۳. http://doi.org/10.22034/fvh.2023.15804.1764	
ناشر: جامعه المصطفی العالمیه.	© نویسنده(گان).



مقدمه

نقطه عزیمت مصب دعوی با این پرسش شروع می‌شود که خواهان دعوی خود را بر چه چیزی استوار سازد و نقش وی در توصیف دعوی چیست؟ نحوه تقریر ابتدایی دعوی توسط خواهان و تعیین جایگاه آن از اهمیت بسیاری برخوردار است. این مهم در حقوق دادرسی جدید، تحت عنوان توصیف خواسته (claim description)، در دعاوی مطرح می‌گردد که در دو حوزه توصیف امر موضوعی و امر حکمی معنا شده است. این نهاد حقوق دعاوی اقتباسی از نظام آیین دادرسی مدنی فرانسه می‌باشد که در حقوق ما وارد شده است. به عنوان ارائه یک الگوی بومی، در نظام دادرسی اسلامی نیز این مسئله در آرای فقها دیده می‌شود و تبیین آن در مواردی در جهت اثبات و تشخیص مدعی و منکر در دعاوی تلقی می‌گردد. در این آوردگاه فکری، به طور کلی دو دیدگاه اصلی در بین فقها به چشم می‌خورد. عده‌ای بر آن هستند که آنچه به عنوان معیار اصلی در دعاوی مطرح می‌گردد، همان مصب دعوی است که توسط طرفین دعوی بر آن بنیان نهاده شده است. به نظر می‌رسد این دیدگاه را می‌توان سویه تفسیری جدید از حقوق دادرسی در نظر گرفت که معتقد است دعاوی و طرح آن از یک ماهیت خصوصی برخوردار است و با اصل حاکمیت اراده یا همان قاعده تسلط طرفین در دعاوی مدنی (Le principe dispositif) در تلائم است و بر آن است که می‌توان قائل شد که اصحاب دعوی در تعیین محل نزاع و نقطه اختلاف آزاد هستند و دعاوی آنان با کیفیتی که حاصل اراده آن‌هاست، تقریر می‌یابد. از سوی دیگر، عده‌ای از فقها تحریر محل نزاع را نه از باب مصب، بلکه از ناحیه غرض یا اثر یعنی همان اهداف اصحاب دعوی می‌دانند. نظریه مصب که به عنوان توصیف به پشتوانه اصل حاکمیت اراده اصحاب دعوی در چگونگی طرح آن شناخته می‌شود، گویای نظری در حقوق دعاوی است که صلاحیت محکمه را تابع عنوان و نه مقصود خواهان می‌داند (متین، ۱۳۸۱، ص. ۲۶۹). این نگاه می‌تواند پشتوانه اصولی همچون منع تحصیل دلیل توسط دادرس، اصل تسلط اصحاب دعوی بر جهات موضوعی دعوی یا همان حاکمیت اراده را به همراه داشته باشد.

روشن‌شناسی و بررسی پیشینه

این نوشتار که بر اساس تحقیق بنیادی و به روش کتابخانه‌ای نگارش پیدا کرده است، در پی آن است که به ارائه الگویی اسلامی از مفهوم توصیف که نهادی اقتباسی از نظام حقوقی فرانسه است، ارائه دهد. به طور کلی، به لحاظ موضوع‌شناسی و شناخت ارکان دعوی، چند اصطلاح در حقوق دعاوی مطرح شده است که مورد توجه حقوق دانان نیز قرار گرفته است. مفاهیمی همچون سبب، جهت، موضوع و توصیف دعاوی اصطلاحاتی است که در این باب مطرح می‌گردد. مفهوم مصب که به طور پراکنده در متون فقهی در مباحث مربوط به فقه قراردادهای مطرح شده است، ظرفیت آن را داراست که به عنوان یک کاربرست در توصیف دعاوی تلقی گردد. با بررسی پیشینه، نتیجه‌ای که حاصل گردید این بود که بحث مستقل و مبسوط درباره مفهوم مصب و کارکرد آن مطرح نشده و مقالات منتشرشده بیشتر درباره بررسی و تحلیل توصیف و اصطلاحات مربوط به آن است. در این میان می‌توان به مقالاتی همچون «واکوی فقهی حقوقی جهت خواسته در دعاوی مدنی» در شماره ۴۸ دو فصلنامه پژوهشنامه حقوق اسلامی، زمستان ۱۳۹۷، «سبب امور

موضوعی و توصیف آن‌ها در دعاوی مدنی» در شماره ۶۵ مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، «توصیف خواسته در قانون و رویه قضایی» در شماره ۱۷ مجله پژوهش‌های حقوقی سال ۱۳۸۹ و «ارتباط سبب دعوا با توصیف خواسته و نقش آن در جریان دادرسی مدنی» در شماره ۳ فصلنامه علمی فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی بناب، در پاییز ۱۴۰۰، اشاره نمود.

طرح تفصیلی بحث

به‌طور مثال، هرکدام از طرفین دعوی مدعی انعقاد عقد اجاره با اجاره‌بهای متفاوت است. در این حالت بدیهی است نقطه کانونی اختلاف یا همان مصوب دعوی طرفین نه اصل عقد اجاره که اجاره‌بهای آن است و هرکدام نافی ادعای دیگری است (گلپایگانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص. ۷۹). اما در همین‌جا می‌توان چهره دیگری از این عقد را ترسیم کرد که هرچند با فرض قبلی به‌طور کلی تفاوتی ندارد، مسیر و طریق اختلاف بین اصحاب دعوی در آن متفاوت است، به این‌گونه که یکی از طرفین مدعی ایجاب عقد اجاره با شرط میزان اجرت مشخص و دیگری با میزانی متفاوت شوند (نک: صاحب جواهر، بی‌تا، ج ۴۰، ص. ۴۵۷؛ یزدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص. ۱۶۶). در این موارد اختلاف طرفین حکایت از آن دارد که آن‌ها مصوب دعوی خود را بر چه چیزی بنیان و استوار نهاده‌اند. بدیهی است که اگر آن را بر عقد یا همان جنبه سببی منعقد کنند، با وقتی که آن را بر اثر عقد یا همان مسبب مبتنی سازند، متفاوت می‌گردد. به‌طور مثال، عده‌ای از فقها، در مورد تردید در اثر عقد، قائل به برائت و در موارد اختلاف در اوصاف عقد، به تداعی و در نتیجه تحالف^۱ طرفین و قهراً انحلال عقد نظر داده‌اند (آشتیانی، ۱۳۸۳، ص. ۴۴۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۴، ص. ۱۰۴؛ شیخ طوسی، ۱۴۲۱، ج ۳، ص. ۵۲۱). ممکن است، در بعضی اوقات، مصوب دعوی نسبت به میزان ثمن و مبیع متفاوت گردد و گاهی نیز ممکن است سبب یا همان عقد اصلی مورد اختلاف قرار گیرد که در تکلیف به اتیان دلیل و سوگند بین طرفین آثاری متفاوت وجود دارد (یزدی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص. ۶۴). همچنین مصوب دعوی نیز می‌تواند نسبت به بقا یا تلف شدن مورد مبیع نیز مطرح گردد. طریق حل این نزاع این خواهد بود که فقها به استناد روایتی^۲ بر این عقیده هستند که قول بایع در فرضی که مبیع باقی باشد، پذیرفته می‌شود (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص. ۲۷؛ علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص. ۱۸۲). این موارد اختلاف و امثال آن که به‌صورت پراکنده در کتب فقهای امامیه مطرح شده است، به‌عنوان یک معیار تحت عنوان مصوب یا محط دعوی برای شناسایی مدعی و منکر معرفی شده است. طبق این معیار معروف، مدعی را کسی می‌دانند که قولش مخالف اصل باشد و در مقابل کسی که قولش موافق اصل است را منکر می‌دانند (آشتیانی، ۱۳۸۳، ص. ۳۳۳؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص. ۸۹۳؛ نجفی اصفهانی، بی‌تا، ج ۴۰، ص. ۳۷۲؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۲،

۱. معیار تحالف در جایی است که هریک از متنازعين بر موضع خود باشد و ترجیحی بر پذیرش قول هیچ‌کدام وجود نداشته باشد: قد بینا ان التحالف یثبت فی کل موضع یحصل لکل من المتنازعين ان یکون مدعیاً علی الآخر و منکرأ لدعوی الآخر (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص. ۸۴).

۲. سهل بن زیاد عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله (ع) فی الرجل یبیع الشیء فیقول المشتري هو بكذا و کذا باقل مما قال البائع قال القول قول البائع مع یمینه اذا کان الشیء قائماً بعینه (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۷، ص. ۲۶؛ کلینی، ۱۳۶۳، ج ۵، ص. ۱۷۴).

ص. ۳۴۱). ممکن است اختلاف دو فرد در مورد یک شیء بر سر اصل عقد باشد به گونه‌ای که یک نفر ادعای بیع دارد و دیگری مدعی هبه است. این از موارد مصب و تداعی است که ادعای هریک با ادعای دیگری نفی می‌گردد. در این فرض، اگر رویکرد غرض و اثر دعوای طرفین ملاحظه گردد، بنا به قاعده احترام مال، مدعی هبه باید دلیل بیاورد، چون انتقال مال محتاج به سبب است و اصل عدم انتقال است. در این صورت اگر معیار را برائت بدانیم، مدعی بیع باید دلیل بیاورد (خدابخشی، ۱۳۹۰، ص. ۴۱۸). البته در همین‌جا نیز می‌توان مصب دعوی را بر اصول دیگر تقریر کرد که آثاری متفاوت دارد. به‌طور مثال، اگر جواز یا عدم جواز را مصب دعوی در این فرض ملاحظه کنیم، آنگاه مدعی هبه باید دلیل آورد، چون ادعای او بازگشت به قائل شدن حق رجوع به مال برای خود دارد. همچنین اگر مصب دعوی بر ضمان عین در فرض تلف تقریر یابد، بنابر اصل برائت، اصل عدم ضمان است، اما مدعی بیع می‌تواند بر ضمان طرف مقابل دلیل آورد (یزدی، ۱۴۱۴، ج. ۲، ص. ۳۵). این نزاع، فارغ از مقام اصل، می‌تواند در قلمرو اصول لفظیه نیز معنا یابد، چون عموم قاعده فقهی «علی الید ما اخذت حتی تودیها» در فرضی که اختلاف در هبه و بیع بودن است، به جهت تقدم بر اصل برائت، حاکی از ضمان است و لذا مدعی هبه باید دلیل آورد (یزدی، ۱۴۱۴، ج. ۲، ص. ۳۵). به نظر می‌رسد مصب دعوی گویای جایگاه اراده ظاهرشده و درونی در تحریر دعوای می‌باشد. بدیهی است که اراده ظاهرشده در مقام لفظ، ظهور و صدق عرفی تعیین می‌یابد، ولی نظریه غرض که مورد تأکید برخی از فقهای معاصر امامیه^۱ نیز قرار گرفته است، در دایره لفظ قرار نمی‌گیرد و در ساحت کشف اغراض معنا می‌یابد. اما باید دانست پذیرش این مبنا علاوه بر اینکه مستمسکی در نظریات آیین دادرسی جدید در امور مدنی - که عمدتاً بر معیار نظام اتهامی است - ندارد، تشخیص اغراض که از امور خارجی است را دشوار می‌سازد.

مفهوم‌شناسی اصطلاحات

مفهوم توصیف

در حقوق دعوای، امور موضوعی به حوادثی اطلاق می‌گردد که در خارج واقع شده باشد و خواهان با تمسک به آن و بر اساس آن طرح دعوی نماید. در تعریفی که حقوق دانان فرانسوی از امور موضوعی ارائه داده‌اند، مفهومی مساوی با جهات موضوعی دعوی دارد، یعنی اموری که طرفین دعوی خود را بر اموری بنیان می‌نهند. البته این امور از حیث نقش آن در توصیف دعوی و اهمیت آن از موضعی یکسان برخوردار نیستند. برخی از این امور همواره نقشی فرعی در توصیف دعوی دارند و برخی دیگر نیز رسالتی مهم و سازنده در معرفی و شناسایی دعوی ایفا می‌کنند که این به‌عنوان سبب و عاملی برای طرح دعوی تلقی می‌گردد که به آن امور موضوعی می‌گویند (Motulsky, 1996, p. 36). در حوزه قراردادهای، با توجه به لزوم حفظ نظم

۱. لأن المناط فی تعیین المدعی والمنکر انما هی الاغراض الی هی مورد النزاع، لا مطلق مصب الدعوی و ان لم یکن مورداً للنزاع، مضافاً الی ما عرفت من ان المنازعات انما هی بلحاظ الآثار لا بحسب الالفاظ المؤدیة لها و لا خصوصیه للفظ قطعاً (خویی، ۱۳۸۸، صص. ۱۰۲-۱۰۳).

قراردادی و در نتیجه نظم اجتماعی، این اراده اشخاص است که نوع رابطه حقوقی را تعیین می‌کنند تا افراد با توجه به اصل حاکمیت اراده بر موضوع دعوی بتوانند قراردادهای خود را تنظیم کنند و در توافقات نیز دعوی خود را بر اساس اراده خود استوار سازند. این استوار ساختن به معنای تطبیق واقعیات با قواعد حقوقی و شناسایی یک قاعده حقوقی است که قابلیت اعمال بر یک موضوع حقوقی یا امر موضوعی را دارد که این فرآیند همانا توصیف می‌باشد.

مفهوم سبب و جهت دعاوی (ارکان موضوعی توصیف)

شناخت مفهوم توصیف دعوی در گرو فهم دیگر عناصر سازنده دعوی می‌باشد. یکی از این عناصر، مفهوم سبب می‌باشد که نقش محوری در تشکیل و تکون دعوی را بر عهده دارد. در فضای لغت، سبب را به معنای علت، موجب، هدف، انگیزه، موضوع مورد اختلاف (دهخدا، ۱۳۶۳، ص. ۱۲۰؛ معین، ۱۳۷۶، ص. ۲۰۲) دانسته‌اند. در قانون آیین دادرسی مدنی، اصطلاح سبب دعوی به چشم نمی‌خورد و تنها در ماده ۵۱ آن از تعهدات و جهاتی که خواهان به موجب آن خود را ذی حق می‌داند، یاد شده است. در قانون مدنی فرانسه نیز اصطلاح سبب به کار نرفته و به جای آن از اصطلاح «اساس» نام برده شده است (ماده ۶ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه). از سوی دیگر، حقوق دانان فرانسوی جهت دعوی را علت توجیه‌کننده طرح دعوی قلمداد کرده‌اند که تقریر و طرح دعوی را موجه می‌سازد. طبق این معنا، مبانی مختلفی از سوی حقوق دانان غربی برای شناخت جایگاه جهت دعوی بیان شده است؛ برخی، جهت دعوی را مبتنی بر امور موضوعی می‌دانند و جهت دعوی را همان عناصر سازنده حقوق مورد ادعا می‌دانند و برخی دیگر نیز آن را عناصری می‌دانند که واجد امور حکمی موضوعات باشد و در دیدگاهی بینابین، جهت دعوی را مساوی با عناصر سازنده‌ای می‌دانند که هم ناظر به امور موضوعی است و هم واجد امور حکمی می‌باشد (Mazeudet & Tunc, 1912, p. 162). به نظر می‌رسد، طبق این تعاریف، عبارات تشتت دارد ولی همگی در بیان امر واحد است: سبب محرک برای طرح دعوی تلقی می‌گردد تا اقامه دعوی را موجه بسازد.

بازتوصیف

بازتوصیف نهادی است که دادرس را ملزم می‌کند، در راستای وظیفه خود در حل اختلاف دعاوی، به توصیف و بررسی امر موضوعی دعوا بپردازد. بنابراین، نوعی استقلال در توصیف فارغ از وظیفه خواهان برای او متصور است و او این اختیار را دارد که توصیف اصحاب دعوی را نپذیرد و خود به بازتوصیف امور موضوعی بپردازد (خدابخشی، ۱۳۹۰، ص. ۹۷). این نهاد ناشی از این امر است که اصحاب دعوی صلاحیتی در فصل خصومت ندارند و این را می‌توان از ماده ۳ ق.آ.د.م و همچنین اصل ۱۶۷ قانون اساسی نیز استظهار کرد.

مصوب دعوی

اصطلاح مصوب دعوی که در برخی از کتب فقهی با تعابیر دیگری نظیر محط دعوی (وحید بهبهانی، ۱۴۱۷، ص. ۳۰۷؛ عراقی، ۱۳۷۹، ص. ۱۵۴) یا مصوب نزاع (رشتی، ۱۳۱۶، ج. ۲، ص. ۵۷۰) آمده است، از لحاظ لغت‌شناسی و مفهوم‌شناسی، از ریشه «صب» به معنای ریختن است و به همین جهت است که مصوب آب

را به معنای محل ریختن آب می‌دانند (معین، ۱۳۷۶، ج. ۳، ص. ۴۱۶۵). پیداست که مصب اسم مکان برای ریختن آب می‌باشد و اصطلاح مصب رودخانه نیز به معنای جایی است که آب به دریا می‌ریزد. در اصطلاح فقهی نیز منظور از مصب به معنای چیزی است که خواهان خواسته خود را بر محوریت آن مبتنی می‌سازد و دعوا طبق آن تقریر می‌یابد. به عبارت دیگر به خاستگاه اصلی دعوی که بر آن مستقر و متمرکز می‌شود، مصب دعوی می‌گویند. طبق این معنا، طبیعی است که مفهوم مصب کاملاً به اراده خواهان و در مرتبه دیگر به اراده طرفین بستگی دارد که دعوی خود را چگونه و با چه عنوانی مطرح سازند.

توصیف توسط خواهان

در نظام‌های دادرسی اتهامی، این اصل پذیرفته شده است که خواهان، بر پایه اصل اختیار و قدرت در تعیین عنوان دعوای مدنی، در انتخاب عناوین دعوای مدنی خود آزاد است و در حقیقت هیچ الزامی از سوی قانون‌گذار در تعیین عناوین و ملحقات قراردادی برای وی مطرح نشده است. این تلقی و برداشت که در ظاهر توسط برخی از حقوق‌دانان فرانسوی نظیر گلاسون و موتولسکی مطرح شده، حاکی از آن است که طرح دعوای مدنی به دلیل حاکمیت اصل تسلط طرفین در انتخاب عناوین دعوای، اختصاص به اراده طرفین دعوا بر اساس واقعۀ خارجی دارد و دادرس در مقام فصل خصومت نیز طبق همین اصل مهم، حق ورود در عناصر سازمان‌دهندۀ دعوای را ندارد؛ چراکه در این موقعیت، توصیف دعوای صرفاً در حوزه اختیارات اصحاب دعوی می‌باشد و این پذیرفته شده که حتی اگر توصیفی نیز از ناحیۀ دادرس ارائه گردد، باید هم‌راستا با توصیف طرفین یا اصحاب دعوی باشد (Corunet & Foyer, 2004, p. 419). در اینجا است که باید گفت نقش دادرس در این فرآیند آن است که بر اساس توصیف و تعیین اسباب و جهاتی که اصحاب دعوی در اختیار دادرس قرار می‌دهند، حکم قضیه را استنباط و رأی صادر کند.

جایگاه توصیف در نظام حقوقی فرانسه

با نگاهی نخستین به نظام حقوقی فرانسه و مواد قانونی آیین دادرسی مدنی می‌توان دریافت که طرح ابتدایی خواسته اصحاب دعوی به عنوان یک فرض پذیرفته شده است. این مسئله در قانون آیین دادرسی مدنی به صراحت مطرح شده است تا جایی که در ماده ۴ آن قانون آمده است که: موضوع دعوا متشکل از ادعاهای متقابل اصحاب دعوی می‌باشد که در واقع نقطه آغاز طرح دعوی محسوب می‌گردد، هرچند که با حدوث دعوای طاری، این ادعاهای اولیه می‌تواند تغییر یابد (محسنی، ۱۳۹۶، ص. ۸۰). از روح این ماده می‌توان دریافت که شروع طرح دعوی و ابتنای آن بر نحوه ادعای خواهان دعوای موضوعیت می‌یابد و در این میان، دادرس وظیفه استماع بر اساس خواسته مطروحه را دارد. همین امر که بیانگر نقش محدود دادرس در تفسیر این قلمرو است نیز در مواد دیگر این قانون مطرح شده است. به طور مثال، در ماده ۷ بیان می‌دارد که دادرس نمی‌تواند تصمیم خود را بر موضوعاتی که طرفین مطرح نکرده‌اند، مبتنی سازند.

البته موضوع به سادگی و به طور مطلق در این نظام قانونی مبتنی بر ادعاهای طرفین نیست، چون می‌توان در این نظام، دعوای مرکب از ادعای اصلی و ضمنی دانست که اصل حاکمیت اراده خواهان را

صرفاً در ادعای اصلی جست‌وجو کرد و نه در مطلق مدعیات. بنابراین باید پذیرفت که اصل حاکمیت اراده و تغییرناپذیری موضوع دعاوی نمی‌تواند مانع تصمیم دادرس در موضوع دعاوی گردد (Florence & Brus, 2014, p. 145). این نظریه در مواد قانون مدنی جدید فرانسه نیز مطرح شده است. لذا با وجود پذیرش اصل موضوعیت دعاوی طرفین دعوی، به نقش دادرس و تصرف او در موضوع نیز اشاره شده است تا جایی که ادامه ماده ۷ بیان می‌کند که دادرس مجاز است به موضوعاتی که طرفین مطرح نکرده‌اند، نیز استناد کند (محسنی، ۱۳۹۶، ص. ۸۰).

رابطه سبب و جهت با توصیف دعاوی

به‌طور طبیعی در عالم اصطلاح، سبب را یک وصف وجودی نمایان و منضبطی دانسته‌اند که معرف و نشانه حکم شرعی قرار داده شده است به گونه‌ای که از وجود آن، وجود حکم و از عدم آن، عدم حکم لازم می‌آید، مانند روزه‌های ماه رمضان که سبب وجوب روزه یا خویشاوندی که سبب توارث است (فیض، ۱۳۹۴، ص. ۱۰۷). اصطلاح سبب در حوزه مباحث حقوق که محل نزاع اصلی می‌باشد، ضمن نزدیکی به معنای لغوی خود، به معنای علت غایی آمده است. به‌طور مثال، قانون مدنی ایران از گونه‌های اسباب تملک نام برده که همگی دارای ایجاد تأسیس ملکیت برای افراد می‌باشد، به این معنا که تصرفی که ناشی از سبب مملک یا قانونی نباشد، معتبر نخواهد بود (ماده ۳۵ قانون مدنی)؛ یعنی دلیل نوعی برای ایجاد تعهد را نخواهد داشت (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ص. ۸۹). در حقوق دعاوی نیز که محل بحث در این نوشتار است، معنای سبب در معنای لغوی خود آمیزش دارد و به نظر می‌رسد جدا از آن نمی‌باشد. به‌طور مثال در قانون آیین دادرسی مدنی، مهلت طرح ایرادات برای خوانده تا پایان جلسه اول دادرسی دانسته شده است مگر آنکه سبب ایراد بعد از جلسه اول حادث شده باشد (ماده ۸۷ آیین دادرسی مدنی). به نظر می‌رسد سبب در این معنا، اولین نقطه تکون و اقامه طرح دعوی محسوب می‌گردد که با واژه «منشأ» که به معنای سرچشمه، اصل و منبع (دهخدا، ۱۳۶۳، ص. ۱۱۰۲) می‌آید، در تلائم است.

شناخت این معنا از سبب می‌تواند ما را به مفهوم صحیح توصیف دعوی رهنمون سازد. بدیهی است پس از شکل‌گیری و تحقق سبب دعوی که نقطه آغازین طرح صحیح تلقی می‌گردد، به جهت رعایت دقیق تشریفات دادرسی، این سبب باید به‌درستی توصیف گردد. این توصیف که به‌طور طبیعی در راستای شناسایی و معرفی امور موضوعی دعوی محسوب می‌گردد، دارای معیارهای متفاوت پذیرفته‌شده‌ای در میان اندیشمندان حقوقی می‌باشد. این معیارها گویای مؤلفه‌های نظام شناختی توصیف دعاوی است. در واقع، این مؤلفه‌های بنیادین نظام حقوقی حاکم را به دست خواهد داد، به‌طوری که می‌توان در باب توصیف دقیق قراردادهای، بر اساس قصد طرفین قرارداد، عقد بیع را از سایر عقود بازشناخت (محسنی، ۱۳۸۹، ص. ۲۱۵). بدیهی است شناخت دقیق این عناوین قراردادی، راه را برای توصیف منطقی و در نتیجه تحقق آثار مطلوب در دادرسی در رسیدن به حکمی عادلانه می‌گشاید.

نحوه طرح دعاوی بر محوریت مصب^۱

نحوه طرح در دعاوی مالی

فرض مصب را می‌توان با این نزاع آغاز کرد که اگر اختلاف بایع و مشتری در مورد تاریخ حدوث عیب قبل یا بعد از قبض باشد، قول مشهور این است که بنابر اصل عدم حدوث عیب، بایع در مقام منکر می‌باشد و مشتری مدعی است. بنابراین وظیفه منکر، قسم است و وظیفه مشتری، آوردن بینه می‌باشد (شهید اول، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۳۸۹). در اینجا شیخ انصاری معتقد است که نقطه عزیمت بحث صرفاً عدم حدوث عیب به معنای عدم تحقق خیار نمی‌باشد، بلکه این می‌باشد که در این فرض، خیاری محقق گردیده است و حال سخن از سقوط یا عدم سقوط آن خیار آن مطرح می‌گردد (شیخ انصاری، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۴۷۸). بنابراین، بر اساس مفهوم مصب و طرح دعاوی اولیه، اگر مصب دعوی را بر اساس سقوط یا عدم سقوط خیار تقریر کنیم، قول مشتری مقدم است اما اگر مبتنی بر حدوث عیب و مقدار ارش تعلق گرفته قرار گیرد، در اینجا دو اصل عدم تقدم عیب و همچنین اصل عدم سبب زیاده در ارش حاکم است و قول بایع در مقام منکر مقدم می‌باشد (خراسانی، ۱۴۰۶، ص ۲۲۹).

فرع دیگر این است که در عقد مضاربه، مضارب و عامل بر سر مقدار سرمایه و سود اختلاف کرده‌اند، به این صورت که مضارب مدعی است قسمت زیادی از پول به سرمایه تعلق دارد، اما عامل منکر آن می‌باشد. در این صورت، عامل قسم می‌خورد چون اصل عدم زیادی سرمایه است، زیرا که اگر مصب دعوی بر محوریت سود قرار گیرد، مالک مدعی است و باید قسم بخورد ولی اگر معیار غرض باشد، حکم قضیه متفاوت است (یزدی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۲۳۵).

همچنین است در اختلاف در تحقق اصل عقد حواله در جایی که تردید در مورد شکل وقوع آن می‌باشد، به این نحو که محیل مدعی وکالت در گرفتن کالا است و محتال مدعی آن است که آن کالا را برای خودش دریافت کرده است. در اینجا نیز اگر معیار مصب دعوی قرار گیرد، مورد از باب تحالف خواهد بود (حکیم، ۱۳۹۰، ج ۱۳، ص ۴۰۹) ولی اگر معیار غرض و اثر دعوی باشد، باید کسی که ادعای حواله دارد، دلیل ارائه کند؛ چون اصل، بقای دین محیل و عدم اشتغال ذمه محال‌علیه در برابر محیل است.

در جایی دیگر نیز آمده است که در صورت اختلاف در اجاره و هبه بودن، اگر مصب دعوی بر ضمان اجرت مال قرار گیرد و مطالبه آن مطرح گردد و ذوالید در این هنگام مدعی هبه بودن باشد اما خواهان مدعی اجاره باشد، در این حالت، طبق قاعده ضمان، قول خواهان پذیرفته می‌گردد، ولی اگر براءت مینا باشد، قول کسی پذیرفته می‌شود که ادعای هبه دارد (مظفر، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۹). در این حال، فارغ از مطالبه اجرت، اگر استصحاب منفعت حجت باشد، قول مدعی هبه مقدم است و در صورت استصحاب عین، پذیرش قول مدعی هبه ترجیح دارد.

۱. یکی از مواردی که می‌توان به عنوان پشتوانه نظری بر مفهوم مصب ارائه داد، حدیث «البینه للمدعی و الیمین علی المنکر» می‌باشد. این قاعده که گویای قائلین نظریه اراده ظاهری نیز می‌باشد، قاضی را از مظان اتهام جانبداری در امور موضوعی به مثابه حق طرفین دور نگاه می‌دارد.

همین مورد تمسک به اصل استصحاب و ارتباط آن با مصب، در جایی که اختلاف بین مضمون له و مضمون عنه بر سر اعسار ضامن و فسخ ضامن از سوی او مطرح گردد، پدید می‌آید. رفع این اختلاف این گونه است که اگر معیار پذیرش اصل لزوم باشد، بدیهی است که ادعای اعسار محتاج به دلیل است. در اینجا نیز اگر مناط مصب دعوی باشد، اصل استصحاب اثری ندارد و باید اصل موضوع را جاری کرد و قائل به تحالف گردید (حکیم، ۱۳۹۰، ج ۱۳، ص ۳۶۴).

نحوه طرح در دعاوی خانوادگی

اگر نزاع زن و مرد به تحقق نکاح در حالت احلال یا احرام یا به بحث امنیت زن در سفر به حج واجب تعلق گیرد، گفته شده است که ملاک در تعیین مدعی و منکر مصب دعوی می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۳۷).

فرض دیگری که برخی از متأخرین مطرح کرده‌اند این است که اگر زنی به دو مرد برای ازدواج وکالت دهد و هر کدام از آن دو مرد او را به تزویج یک مرد درآورند، اگر در این صورت یکی مقدم باشد، همان صحیح است و دیگری باطل است و در صورتی که همزمان با یکدیگر باشند، هر دو باطل است. حال در اینجا اگر یکی از دو شوهر مدعی تقدم عقد خود باشد، اگر در این امر، دیگری او را تصدیق کرد و زوجه نیز همچنین و یا یکی از دو نفر، یعنی زن و شوهر دوم، او را تصدیق کرد و دیگری گفت من مطلع نیستم، در اینجا زن همسر کسی است که مدعی تقدم عقد خودش است و اگر هر دو نفر گفتند خبر نداریم، وجوب و جواز تمکین زن برای مدعی قابل تأمل است، مگر اینکه این عدم اطلاع مرد به غفلت در وقت اجرای عقد بازگردد و احتمال دهد که به طور تصادفی، عقد به صورت صحیح منعقد شده باشد و اگر در این حال دیگری او را تصدیق و زن او را تکذیب کند، اختلاف بین زن و شوهر و هر دو مرد می‌باشد و زوج اول مدعی زوجیت و صحت آن و زن منکر زوجیت و باطل بودن آن می‌باشد. این در صورتی است که مصب دعوی نه مبتنی بر تقدم و تأخر یا زوجیت و عدم زوجیت که مبتنی بر صحت و فساد باشد و به طور کلی، معیار در تشخیص مدعی و منکر به طور غالب مصب دعوی می‌باشد (نک: فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱، ص ۱۳۰؛ اصفهانی، ۱۳۹۲، ص ۷۱۴؛ اصفهانی، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۱۶۷؛ خمینی، ۱۴۳۴، ج ۲، ص ۱۶۱؛ گلیایگانی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۳۲۴).

نحوه توصیف بر اساس اثر و غرض دعاوی^۱

در بین نظراتی که درباره مصب دعوی در بیان تقریر دعاوی مطرح شده است، بعضی از فقهای امامیه در تشخیص مدعی و منکر قائل به معیاری عرفی هستند (صدر، ۱۴۲۰، ج ۹، ص ۲۱) و حتی بعضی تمسک به مصب دعوی را معیاری ضعیف (نک: اشتهاودی، ۱۴۱۷، ج ۲۸، ص ۲۸۷) یا فاقد وجهت (مرعشی نجفی،

۱. فارغ از همه ادله‌ای که در باب حجیت این نحوه دادرسی در فقه آمده است، می‌توان به بعضی از آیات شریفه قرآن نیز که ناظر به رسیدن به اراده‌های واقعی و باطنی اصحاب دعوا است، نظیر آیات شریفه «إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (نساء ۵۸) و «لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ... فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ... فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (مائده ۴۴-۴۷)، استناد کرد.

۱۴۰۶، ج. ۲، ص. ۷۷) یا دعوای غیرملزومی که مجالی برای استماع آن نیست (حکیم، ۱۳۹۰، ج. ۱۲، ص. ۴۰۰). برشمرده‌اند. به همین جهت، طایفه‌ای از فقها در تبیین جایگاه واقعی دعوای نه به مصب، بلکه به غرض، غایت و مآل دعوای (حلی، ۱۴۳۲، ج. ۱۱، ص. ۱۶۵؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۲۴، ج. ۴، ص. ۴۴۱) نظر دوخته‌اند و استناد به غرض دعوای را یک معیار و اثر عقلایی فرض کرده‌اند^۱ و فروعات و فرضیات فقهی را بر این عنوان سامان داده‌اند. بنابراین، به‌طور مثال بیان شده است که در دعوای و اختلاف بین دو عقد بیع و هبه، معیار مصب مورد توجه قرار نمی‌گیرد تا در نهایت بر معیار تحالف ثابت گردد، چراکه به‌طور کلی این معیار بی‌فایده است و دعوای بدون اثر و غرض، مثل تأثیر فسخ و یا اشتغال ذمه، مسموع نیست و اگر در اختلاف در عقد، اثر آن یعنی جواز یا لزوم عقد به جهت استرداد مال مطرح باشد، قول مدعی لزوم تقدم دارد و جای تحالف نیست. به‌طور مثال، بیان شده است که اگر موضوع دعوای بیع و هبه باشد و این بدون در نظر گرفتن لوازم مختلف آن باشد، ما با دو شخص متداعیین مواجه هستیم، ولی اگر جهت لزوم و جواز این دعوای را در نظر بگیریم، با توجه به اصل عدم جواز، مدعی کسی است که ادعای جواز دارد (نک: روحانی، ۱۴۱۸، ج. ۷، ص. ۲۷؛ حسینی میلانی، بی‌تا، ج. ۵، ص. ۱۰۰؛ خوانساری نجفی، ۱۳۷۳، ص. ۶۲).

در جایی دیگر نیز بعد از ذکر چند فرض از موارد اختلاف در عقد مزارعه، این‌گونه تقریر شده است که این اختلاف در نگاه نخست می‌تواند در اصل خود عقد باشد یا اینکه اختلاف در اشتراط به عهده بودن بذر یا عمل بر شخص باشد و یا اینکه اختلاف در اعاره و مزارعه باشد که در این صورت، معیار تحالف پذیرفته شده است. اما به این معیار در همان موضع انتقاد شده است که مصب یا محط دعوای نمی‌تواند دارای خاستگاه صحیحی باشد، چون مناط برای مطالبه بینه یا قسم در این موارد، عرف و چیزی است که منشأ اثر تلقی گردیده است، در اینجا باید اختلاف را بین زیاده و نقصان سامان داد، نه بر مصب دعوای که صرفاً امری وجودی و یکسان بین طرفین می‌باشد (اشتهاردی، ۱۴۱۷، ج. ۲۸، ص. ۲۸۷).

همچنین فرض دیگری که گویای پذیرش نظریه غرض دعوای می‌باشد، اختلاف بین مالک و عامل در تحقق یا عدم تحقق عنوان مضاربه در تقسیم سود مطرح می‌گردد که دوران اختلاف بین مفاهیم قرض و بضاعه^۲ از سوی هریک از طرفین می‌باشد. راه‌حل این قضیه با محوریت معنای غرض دعوای این است که در این فرض اگر ظهور لفظی یا قرینه‌ای موجود نباشد، مقتضی قاعده، تحالف می‌باشد اما حق آن است که در اینجا باید قائل به تفصیل شد و بر آن شد که در همه این موارد تمسک به تحالف موردی ندارد و مسئله را تابع غرض و مقصود از دعوا دانست.^۳ طبیعی است که در این حالت مسئله دارای فروض مختلفی

۱. فهو باب المدعی و المنکر و کیفیة تحریر الدعوی لا اثر لها بل المدار علی الغرض منها علی وجه یرجع الی اثر عقلائی (خوانساری نجفی، ۱۳۷۳، ج. ۱، ص. ۶۲).

۲. به این معناست که دفع مالی که از طرف مالک به دیگری برای تجارت داده می‌شود به این شرط که تمام سود برای مالک باشد و یا اینکه به‌نحو لا بشرط باشد که در این صورت همان اثر را نیز دارد (یزدی، ۱۴۱۴، ج. ۲، ص. ۶۳۷؛ زین‌الدین، ۱۴۱۳، ج. ۴، ص. ۳۸۸).

۳. أن المعیار فی تشخیص ذلک الغرض المقصود من الدعوی، و اما مصب الدعوی بلا غرض فما لا مجال لوجوب سماعه، فانه غیر ملزم، و لا یتربط علیه فائده ثبت ام لم یثبت فلا یكون معیاراً (حکیم، ۱۳۹۰، ج. ۱۲، ص. ۴۰۱).

می‌گردد. به این صورت که اگر مالک مدعی مضاربه فاسد و عامل مدعی قرض باشد و همچنین مدعی تعلق همه سود برای خودش باشد و مالک هم همین قصد را داشته باشد، در این فرض مالک قسم می‌خورد بر نفی قول عامل و حکم داده می‌شود که سود از آن مالک باشد. در فرضی دیگر اگر خسارت حاصل شده باشد و سود منتفی باشد، در اینجا عامل مدعی مضاربه فاسد می‌باشد تا مستحق اجرت‌المثل باشد اما مالک مدعی اقراض آن مال است و مقصود او عدم پرداخت سود است. حل نزاع در اینجا پذیرش قول مالک همراه با قسم است که موافق با اصل براءت می‌باشد. همچنین اگر مالک مدعی ابضاع و عامل مدعی مضاربه فاسد باشد و هر دوی آن‌ها بر آن باشند که رأس المال (سرمایه) و سود متعلق به مالک است. در اینجا اگر عامل خود را مستحق اجرت‌المثل عمل خود بداند و مالک نیز مدعی ابضاع باشد و نافی اجرت‌المثل عامل، در اینجا نیز باید بر اساس قاعده احترام عمل دیگران و ضمان ناشی از آن بار اثبات بر عهده مالک می‌باشد که مدعی تبرع عمل عامل است (حکیم، ۱۳۹۰، ج. ۱۲، ص. ۳۱۱).

دیدگاه امام خمینی (ره)

پیداست که فقها مدعی را کسی می‌دانند که قولش مخالف اصل باشد و در مقابل، کسی را که قولش با اصل موافق است، منکر می‌دانند (آشتیانی، ۱۳۸۳، ص. ۳۳۳؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ج. ۴، ص. ۸۹۳؛ نجفی اصفهانی، بی‌تا، ج. ۴۰، ص. ۳۷۲؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج. ۲، ص. ۳۴۱). طبیعی است طبق این مبنا مراد از اصل در این تعریف، تنها اصل براءت یا اصل عدمی نمی‌باشد، بلکه منظور کلیه اصول و قواعد معتبری همچون اصل عدم، براءت یا اصول وجودی مثل صحت و قاعده ید است که برحسب مورد ممکن است جاری گردد. برخی از فقهای متأخر مرجع شناخت مدعی و مدعی علیه را عرف می‌دانند (آشتیانی، ۱۳۸۳، ص. ۳۳۵؛ بجنوردی، ۱۳۷۷، ج. ۳، ص. ۸۱). بنابراین طبق این معیار برای تفکیک این دو باید در اطراف عرف جست‌وجو کرد، چراکه شارع برای بیان احکام به مکلفین طرق شناختی جعل نکرده است و تنها طریق برای بیان احکام همان طریق معتبر عرف است.

امام خمینی (ره) نیز این تشخیص را مانند سایر موضوعات عرفیه، مسئله‌ای عرفی می‌دانند. ایشان در بحث کتاب القضا در تحریر الوسیله بر این اعتقاد هستند که شارع اقدس اصطلاح خاصی در تعریف مدعی و منکر ندارد و تعاریفی که نیز در این باره وجود دارد، مربوط به تشخیص مورد است، مثل قول فقها که مدعی را کسی می‌دانند که اگر ترک کند دعوی رها می‌شود یا کسی که گفتارش، خلاف اصل است. بهتر است، در این موارد، تعبیری مدعی و منکر موقوف به عرف شود و از اینجاست که گاهی مدعی و منکر در نظر عرف به حسب طرح دعوی و مصب آن مختلف می‌شود و گاهی نیز به حسب مصب آن از قبیل دعاوی طرفینی می‌گردد.^۱ سپس ایشان در بیان تداعی یک فرض فقهی کیفری را مطرح می‌کنند که اگر یکی از دو شاهد به اقرار به مطلق قتل و دیگری به اقرار به قتل عمدی شهادت دهد، اصل قتل که اتفاق بر آن دارند ثابت است. در این صورت، مدعی علیه مکلف به بیان است. پس اگر اصل قتل را انکار کند از او قبول نمی‌شود و اگر به عمد اقرار کند از او قبول می‌شود و اگر عمد را انکار کند و ولی آن را ادعا کند، قول جانی

۱. و الاولی الایکال الی العرف و قد یختلف المدعی و المنکر عرفاً بحسب طرح الدعوی و مصبها (امام خمینی، ۱۳۹۹، ج. ۲، ص. ۴۳۹).

با قسم پذیرفته می‌شود و اگر ادعای خطا کند و ولیّ دم آن را انکار نماید، نظری وجود دارد که قول جانی با قسم پذیرفته می‌شود. ولی این حاوی اشکال است، چون ظاهر آن است که قول مقبول، نظر ولیّ اوست و اگر جانی ادعای خطا و ولیّ دم ادعای عمد کند، ظاهر در تداعی است (امام خمینی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص. ۵۶۱). امام خمینی (ره) در فرازی دیگر می‌فرماید که برای تفکیک و تعیین مدعی و منکر باید صرفاً به مصب دعوی و نه به عناوینی که با آن ملازم یا مترتب می‌گردد، توجه کرد. بنابراین در فرضی که مرد مدعی زوجیت موقت دارد و زن مدعی زوجیت دائم است، باید به مصب دعوی التفات کرد و قائل به دعوی طرفینی شد، چون هیچ اصلی برای برتری یکی از طرفین وجود ندارد. بنابراین برای تشخیص مدعی از منکر نباید به نتیجه دعوا توجه داشت و مثلاً چون نفقه از نتایج زوجیت دائم است و زن مدعی آن است و مرد در این حالت منکر می‌باشد، زن را مدعی و مرد را منکر تلقی کرد. به دلیل اینکه دعوی زن زوجیت است که متفاوت از دعوی نفقه می‌باشد (خمینی، ۱۴۳۴، ج ۳، ص. ۴۶۹).

مبنای دیگری که امام خمینی (ره) در پذیرش قول به برتری مصب دعوی دارند، تمسک به اصل اراده و تسلط طرفین بر دعوی خود می‌باشد که بیانگر این است که دادرسی و وظیفه‌ای جز استماع دعوی ندارد. به این صورت که صرفاً مسموع بودن یا نبودن آن را بیان می‌کند. بنابراین اگر دعوی به عنوان صحیح مسموع خود بود قاضی حق تجاوز از آن و منقلب ساختن آن را ندارد.^۱

تقریر و تحکیم نهایی

برآیند آنچه را گفته شد، می‌توان در دو زاویه مطرح کرد. اول آنکه بر اساس اصل حکومت اراده ظاهری که نشانگر و حاکی از تقدم و برتری اراده ظاهر شده مدعیات خواهان دعوی است، می‌توان به این نتیجه دست یافت که قائل گردیدن به غرض و اثر دعوی اموری است که متعلق قصد درونی خواهان قرار می‌گیرد و شاید احراز و کشف آن قصد برای قاضی امری صعب و دشوار و در مواردی نیز ناممکن باشد. بنابراین باید گفت اولی آن است که در وهله اول، ملاک تشخیص مدعی از مدعی علیه مصب یا محط دعوی باشد. زیرا آنچه می‌تواند مورد توجه قاضی قرار بگیرد صدق و تحمیل عنوان مدعی و مدعی علیه بر افراد برحسب ظاهر لفظ و ظاهر حال و برداشت عرفی می‌باشد اما بدیهی است که آثار و اغراض و نتیجه دعوی اموری خارجی تلقی می‌گردد که در این امر دخالتی ندارند (محقق داماد، ۱۳۸۳، ج ۳، ص. ۱۱۵). در حقیقت، بنا بر اصل حجیت ظهورات عرفی، دادرسی در مقام دادرسی به صدق عرفی یا همان ظاهر حال که از مفهوم مدعی و منکر حاصل می‌گردد، توجه دارد و اغراض و اهداف هیچ ارتباطی به تعیین مدعی و منکر ندارند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۲، ص. ۳۴۹).

زاویه دیگری که نیز می‌توان به آن قائل گردید، اصل تسلط طرفین بر موضوع دعوی است که البته در تعبیر دیگری چون حاکمیت اراده خواهان بر جهات موضوعی، مالکیت بر دعوی و یا اصل اختیار خواهان

^۱ ان القاضی لیس له الا استماع الدعوی؛ و تشخیص انها دعوی مسموعه ام لا، و اما ارجاع الدعوی الی شیء آخر من الملازمات، او النتائج فلا، و لا سيما اذا انقلب لاجله المدعی منکرأ، او التداعی الی الادعاء و الانکار. فإذا كانت الدعوی علی عنوان صحیح مسموعه، لیس له التجاوز عنها و اراءه طریق الانقلاب.

در تعیین عناوین دعاوی مطرح شده است. این اصل و به عبارتی اصول، مشعر به این معناست که طرفین بر موضوع دعوی حاکمیت دارند و قدرت تعیین عناصر در اختیار آن‌هاست (Vincent & Guinchard, 2008, pp. 515-550). به عبارت دیگر، در دادرسی مدنی محکمه برای رسیدگی صلاحیتی ندارد مگر آنکه هریک از اصحاب دعوی با رعایت شرایط قانونی چنین رسیدگی را از آن بخواهند (پورطهماسبی فرد، ۱۳۸۴، ص. ۵۶). البته پیداست که در این رهگذر قاضی در مقام دادرسی که بررسی امور موضوعی به او محال شده است، می‌تواند نسبت به رسیدگی به لوازم عقلی و عرفی جهات موضوعی دعوی نیز ورود کند هرچند که در خواسته اصحاب به صراحت نیامده باشد.

نتیجه‌گیری

این نوشتار که در پی ارائه یک الگو و معیاری در حقوق دعاوی اسلامی از مفهوم توصیف می‌باشد، بر آن است که تبیین کند می‌توان از مفهوم مصوب به‌مثابه معیار و کاربستی در جهت توصیف دعاوی مدنی بهره جست. مصوب دعوی طبق تعریف فقهای امامیه همان تقریر نخستین خواهان در طرح ابتدایی دعواست که رسیدگی قاضی بر اساس آن شکل می‌گیرد. امام خمینی (ره) با وجود اینکه سنجه عرف در شناخت مقولات حقوق دعاوی را دارای قوت می‌داند، به‌جهت لزوم استماع دادرسی به صرف آنچه خواهان در طرح دعوی بیان می‌دارد، مصوب دعوی را به‌عنوان معیار صحیح در دادرسی می‌پذیرد. در مقابل، برخی نظریه غرض دعوی را دارای وجاهت بیشتر در این باب می‌دانند. فارغ از اینکه نظام دادرسی ما در دعاوی مدنی مبتنی بر نظام اتهامی است که بر پایه اظهارات طرفین دعوی است، اصولی همچون اصل حاکمیت اراده طرفین یا همان اصل سلطه طرفین بر جهات موضوعی دعوی پذیرش نظریه مصوب را در بدو امر تقویت می‌کند. هرچند که دادرسی پویا و عادلانه نیز ایجاب می‌کند در مواردی نیز دادرسی در پی کشف اغراض و دواعی طرفین دعوی برآید. بررسی مبسوط این معیارهای فقهی که در قالب نظریه‌پردازی‌های علمی مطرح نشده، در جهت ارائه راهبردهای مطالعاتی و عملی در نظام دادرسی و رویه قضایی پیشنهاد می‌گردد.

منابع

- قرآن کریم
- قانون آیین دادرسی مدنی
- اشتهاردی، علی پناه. (۱۴۱۷). *مدارک العروه*. تهران: نشر الاسوه.
- اصفهانی، سید ابوالحسن. (۱۳۹۲). *وسيله النجاه مع حواشی الامام*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- اصفهانی، سید ابوالحسن. (۱۳۹۳ق). *وسيله النجاه مع حواشی الگلپایگانی*. قم: مهر استوار.
- امام خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۹۹). *تحریر الوسيله*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امام خمینی، سید روح‌الله. (۱۴۳۴). *البيع*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- انصاری، مرتضی بن محمدامین. (۱۴۱۱). *مکاسب*. قم: دارالذخائر.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین. (۱۴۰۶ق). *حاشیه المکاسب*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- آشتیانی، محمدحسن بن جعفر. (۱۳۸۳). *کتاب القضاء*. قم: نشر زهیر.
- پورطهماسبی‌فرد، محمد و محسنی، حسن. (۱۳۸۴). اصل تسلط طرفین دعوی بر جهات و موضوعات دعوا. *مجله کانون وکلای*، (۱۹۰).
- جواد آملی، عبدالله. (۱۳۸۹). *کتاب الحج، تقریرات ابیحات محقق داماد*. قم: مرکز نشر اسراء.
- حسینی روحانی، سید محمد. (۱۴۱۸ق). *منتقى الاصول، تقریرات عبدالصاحب حکیم*. قم: دفتر آیت‌الله سید محمد حسینی روحانی.
- حسینی میلانی، محمدهادی. (بی‌تا). *محاضرات فی فقه الامامیه کتاب البيع*. قم.
- حلی، حسین. (۱۴۳۲ق). *اصول الفقه*. قم: مکتبه الفقه و الاصول المختصه.
- خدابخشی، عبدالله. (۱۳۹۰). *حقوق دعاوی، مبانی فقهی آیین دادرسی مدنی*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- خوانساری نجفی، موسی. (۱۳۷۳ق). *منیه الطالب فی حاشیه المکاسب*. تهران: مکتبه المحمدیه.
- خویی، سید ابوالقاسم. (۱۳۸۸). *مکاسب البيع* (چاپ چهارم). قم: مؤسسه احیا الآثار امام خویی.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۶۳). *لغت نامه*. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران.
- رشتی، میرزا حبیب الله. (۱۳۱۶ق). *التعلیقہ علی مکاسب الشیخ الانصاری*. قم: مجمع الذخائر الاسلامیه.
- زین الدین، محمدامین. (۱۴۱۳). *کلمه التقوی*. قم: مطبعه مهر.
- سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۴۲۴). *ارشاد العقول الی مباحث الاصول، تقریرات درس محمدحسین حاج عاملی*. قم: مؤسسه الامام صادق.
- شهید اول، محمد بن مکی. (۱۴۱۲). *دروس الشرعیه فی الفقه الامامیه*. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۳). *مسالك الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام*. قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- صدر، سید محمد. (۱۴۲۰). *ماوراء الفقه*. بیروت: نشر الاضواء.
- طباطبایی حکیم، سیدمحسن. (۱۳۹۰). *مستمسک العروه الوثقی*. قم: مؤسسه دارالتفسیر.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۷۵). *تهذیب الاحکام*. تهران: دارالکتب الاسلامی.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۲۰ق). *تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه*. قم: مؤسسه الامام صادق.
- عراقی، آقا ضیا الدین. (۱۳۷۹). *کتاب القضاء*. قم: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا.
- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. (۱۴۱۴). *تذکره الفقهاء*. قم: مؤسسه آل البیت.

- فاضل لنکرانی، محمد موحدی. (۱۴۲۱). *تفصیل الشریعه النکاح*. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.
- فیض، علیرضا. (۱۳۹۴). *مبانی فقه و اصول مشتمل بر بخشی از مسائل آن دو علم*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۵). *دوره مقدماتی حقوق مدنی، اعمال حقوقی*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۳). *الکافی*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- گلپایگانی، سید محمدرضا موسوی. (۱۴۱۳). *کتاب القضاء*. قم: دارالقرآن الکریم.
- گلپایگانی، سید محمدرضا موسوی. (۱۴۱۴). *هدایه العباد*. قم: دارالقرآن الکریم.
- متین، احمد. (۱۳۸۱). *مجموعه رویه قضایی*. تهران: انتشارات رهام.
- محسنی، حسن. (۱۳۸۹). اداره جریان دادرسی بر پایه همکاری و در چارچوب دادرسی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- محسنی، حسن. (۱۳۹۶). *کد آیین دادرسی مدنی فرانسه* (چاپ سوم). تهران: شرکت سهامی انتشار.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸). *شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*. قم: اسماعیلیان.
- محقق داماد، سیدمصطفی. (۱۳۸۳). *قواعد فقه* (چاپ دوازدهم). تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- مرعشی نجفی، سید شهاب الدین. (۱۴۰۶). *منهاج المومنین*. قم: کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی نجفی.
- مظفر، محمدرضا. (بی‌تا). *حاشیه الشیخ المظفر علی المکاسب*. تحقیق شیخ جعفر کوثرانی. قم: حبیب.
- معین، محمد. (۱۳۷۶). *فرهنگ فارسی معین*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۱۱). *القواعد الفقهیه*. قم: مدرسه الامام امیر المومنین.
- موسوی یجنوردی، میرزاحسن. (۱۳۷۷). *قواعد الفقهیه*. قم: نشر الهادی.
- نجفی اصفهانی صاحب جواهر، محمدحسن. (بی‌تا). *جواهر الکلام*. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- وحید بهبهانی، محمدباقر بن محمد اکمل. (۱۴۱۷). *حاشیه مجمع الفائده و البرهان*. قم: مؤسسه علامه المجدد الوحید البهبهانی.
- یزدی، سید محمد کاظم. (۱۴۱۰). *حاشیه المکاسب*. قم: اسماعیلیان.
- یزدی، سید محمد کاظم. (۱۴۱۴). *تکمله العروه الوثقی*. قم: کتابفروشی داوری.
- Brus, F. (2014). *Le principe dispositif et le procès civil* (Doctoral dissertation). Université de Pau et des Pays de l'Adour.
- Cornet, A., & Foyer, J. (2004). *Retour sur la qualification*. LGDJ.
- Mazeaud, H., & Tunc, A. (2008). *Traité théorique et pratique de la responsabilité civile* (5th ed., Vol. 3). PUF.
- Mazeud, L. (1912). *De la distinction des jugements déclaratifs et des jugements constitutifs de droit*. RTD Civ.
- Motulsky, H. (1996). *La cause de la demande dans la délimitation de l'office du juge*. Dalloz.
- Vincent, J., & Guinchard, S. (2008). *Procédure civile*. Dalloz.